

ویرایش کتابهای تألیفی

دکتر نصرالله پورجوادی

بسیاری از کتابهای دانشگاهی ما، اعم از درسی و غیر درسی، امروزه کتابهای مترجم است. زبان اصلی و رایج این کتابها به ترتیب انگلیسی و فرانسه و آلمانی است، و گاهی هم زبانهای دیگری چون عربی و ایتالیایی. بنابراین، آنچه معمولاً اکثر استادان دانشگاه به عنوان ویرایش می‌شناسند، ویراستاری کتابهای ترجمه شده است. ویراستاران مرکز نشر دانشگاهی نیز عموماً به این نوع ویراستاری اشتغال دارند. کار این ویراستاران این است که ترجمه کتاب را با متن اصلی آن مقابله و اشتباهات مترجم را تصحیح و ضوابط ناشر را در ترجمه اعمال کنند. اشتباهات مترجم انواع و اقسام گوناگون است، گاهی مترجم جمله‌ای یا عبارتی یا کلمه‌ای را از قلم انداخته است، گاهی کلمه یا عبارتی را درست نفهمیده است، گاهی درست فهمیده ولی درست بیان نکرده است، گاهی به ازاء يك اصطلاح بیش از يك معادل فارسی گذاشته است. وظیفه ویراستار این است که همه این اشتباهات را حتی المقدور تصحیح کند، و علاوه بر آنها رسم الخط مترجم را مطابق با رسم الخط ناشر کند و احیاناً غلطهای دستوری را اصلاح کند و پانوشتها و یادداشتها را یکدست و مطابق قواعد وضع شده نماید.

مشکلترین کاری که ویراستار در مورد این کتابها انجام می‌دهد مقابله جملات ترجمه شده با متن اصلی است. این کار دشوار شاید در هیچ کشور دیگری بدین صورت انجام نگیرد، ولیکن متأسفانه به دلیل سهل‌انگاریهای بسیاری از مترجمان ما و بی‌تجربگی آنان در ترجمه و عدم آشنایی کافی آنان با زبان خارجی و همچنین با زبان فارسی و عدم معادلهای واحد و تثبیت شده در زبان فارسی برای اصطلاحات علمی، این کار با همه دشواریها و کندیهایی که دارد نه تنها بی‌فایده نیست، بلکه در اکثر موارد ضروری است. ناگفته نماند که این کار لازم نیست در مورد

به نزد من آن کس نکو خواجه تست
که گوید فلان خار در راه تست
هر آن کس که عیش نگونند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش
سعدی

واژه ویرایش، که در برابر لفظ فرنگی «ادیت» به کار می‌رود، کم‌وبیش برای بسیاری از مترجمان و مؤلفان، بخصوص دانشگاهیانی که در یکی دو سال گذشته با مرکز نشر دانشگاهی همکاری داشته‌اند، واژه‌ای است آشنا و امروزه نویسندگان و مترجمان تصویری از این مفهوم در ذهن دارند، لکن این تصور برای خیلیها هنوز آن‌طور که باید روشن نیست؛ از آنجا که تصور ویرایش لااقل برای بعضیها مبهم است، تصدیق آن نیز دشوار است و لذا ضرورت این کار برای آنان شناخته شده نیست. علت ابهامی که در تصور ویرایش نهفته است این است که هر کتابی به ویرایشی خاص احتیاج دارد؛ کتابهایی هست که مطالب آنها از لحاظ علمی صحیح است و کار ویراستار صرفاً بازبینی دست‌نوشته و رفع پاره‌ای از اشتباهات دستوری و یا یکدست کردن رسم الخط و تطبیق ارجاعات با قواعد ناشر است. از سوی دیگر، کتابهایی هم هست که به ویرایش مفصلی احتیاج دارد و کاری که ویراستار انجام می‌دهد گاهی کمتر از کار مؤلف یا مترجم نیست. در اینجا غرض ما بحث از میزان کار ویراستار در خصوص همه کتابها به‌طور کلی نیست. بحث ما در اینجا درباره‌ی يك دسته خاص از کتابها و نوع ویرایشی است که ویراستار در خصوص آنها به کار می‌برد. این بحث اگرچه همه ابهامات را درباره‌ی تصور ویرایش از اذهان نمی‌زداید، لااقل پرتوی بر آن می‌افکند که تصدیق آن را آسانتر می‌سازد.

کتابها را از لحاظ ویراستاری به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی کتابهای مترجم و دیگر کتابهای تألیفی. کار ویراستار در مورد هر يك از این دو دسته نوعاً فرق می‌کند. در این مقاله می‌خواهیم نوع ویرایشی که ویراستار در مورد کتابهای دسته دوم اعمال می‌کند توضیح دهیم. اما نخست باید به ذکر کارهایی که ویراستار در مورد کتابهای تألیفی نمی‌کند پردازیم تا نوع کاری را که می‌کند بهتر درک کنیم.

همه کتابها صورت گیرد، چه مترجمان دقیق و امین و خبره‌ای هستند که ترجمه‌شان نیازی به مقابله و مطابقت با متن اصلی ندارد. ولی متأسفانه تعداد این قبیل مترجمان اندک است، و ما بیشتر به دست‌نوشتهایی برمی‌خوریم که بدون مقابله و تصحیح جمله به جمله آنها، یک ناشر دقیق دانشگاهی جرأت نمی‌کند آنها را چاپ کند و خوانندگان خود را که عموماً دانشجویان هستند گرفتار آشفته‌گیها و اشتباهات و سهل‌انگاریهای مترجمان سازد.

و اما کاری که ویراستار کتاب تألیفی باید انجام دهد از جهاتی با کار ویراستار کتاب ترجمه شده یکسان است و از جهاتی با آن فرق دارد. یکدست کردن معادل اصطلاحات، تطبیق رسم‌الخط و شیوه ارجاعات با قواعد ناشر، و اصلاح عبارات از لحاظ دستوری کاری است که ویراستار کتاب تألیفی هم باید بکند. ولی مقابله ترجمه با متن اصلی کاری است که برای ویراستار کتاب تألیفی موضوعاً منتفی است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست پرده از روی ماهیت نوع خاصی از کتابهایی که در دانشگاههای ما به عنوان کتابهای تألیفی شناخته شده است برداریم. بسیاری از کتابهای دانشگاهی هست که به عنوان کتاب تألیفی تحویل ناشر می‌شود، ولی این کتابها در حقیقت تألیف نشده است. کاری که به اصطلاح مؤلف انجام داده است این است که یک کتاب خارجی را گرفته و هشتاد یا نود درصد آن را ترجمه کرده (ترجمه‌ای آزاد و شکسته بسته) و ده بیست درصد باقیمانده را نیز از کتابهای دیگر یا به ندرت از محفوظات خود افزوده و نام آن را تألیف گذاشته است. البته، تصرفاتی که چنین مؤلفانی در کتاب اصلی می‌کنند ممکن است بیش از این باشد. گاهی ممکن است فصول کتاب اصلی را پس و پیش کنند، و گاهی به جای یک کتاب اصلی از دو کتاب استفاده کنند. ولی به هر حال، اطلاق عنوان تألیف به این کتابها نادرست است و آنچه باید به آنها گفت «ترجمه شکسته بسته و آزاد» است، و شاید به همین دلیل باشد که پاره‌ای از این مترجمان که انصاف بیشتری دارند کتاب خود را به جای «تألیف»، «ترجمه و تألیف» یا «تألیف و ترجمه» می‌خوانند؛ بعضیها هم که می‌خواهند امانت بیشتری از خود نشان دهند، نام متن اصلی را در مقدمه کتاب خود ذکر می‌کنند. این قبیل تألیفات در دانشگاههای ما به حدی رایج بوده است که خود مؤلفان (یا در حقیقت مترجمان) از اعتراف به آن باکی نداشته‌اند. یکی از دانشجویان حکایت می‌کرد که استادی در کلاس درس جزوه‌ای به دانشجویان داد که در صفحه عنوان آن نوشته بود «تألیف». دانشجویان منبع خارجی جزوه را پیدا کردند و

آن را با جزوه مقابله کردند و دیدند که جملات و عبارات بسیاری در ترجمه حذف شده است. وقتی علت را سؤال کردند، استاد در جواب گفت: «درست به همین دلیل است که من نام آن را تألیف گذاشته‌ام.» و بعد افزود: «ترجمه یعنی برگرداندن دقیق همه یک کتاب به زبان دیگر، و تألیف یعنی این که هر جا را که مترجم نفهمید یا نخواست حذف کند.» این استاد محترم در اظهار این مطلب نه شکسته نفسی می‌کرد و نه قصد داشت کار خود و دیگران را بی‌اعتبار کند. این امر برای او کاملاً عادی و موجه بود و می‌پنداشت که تعریف ترجمه و تألیف همین است.

باور کردن این که استادان ما تا این حد مسأله تألیف را دست کم گرفته‌اند شاید برای بسیاری از خوانندگان دشوار باشد. نگارنده نیز وقتی که این حکایت را شنید نتوانست همان دم باور کند. ولی چون بتدریج با این قبیل تألیفات و مؤلفان مواجه شد و به اصرار از آنان خواست که منابع اصلی خود را به ناشر تحویل دهند، ملاحظه کرد که حقیقت در اکثر موارد چیزی جز این نیست. ترجمه آزاد همراه با دخل و تصرفهای مترجم شاید اضطراباً در بعضی از رشته‌ها که دانشجویان آنها با کمبود متون درسی مواجه‌اند یکی از راههای علاج باشد، ولی محققاً ترجمه شکسته بسته و ناقص نمی‌تواند مسائل علمی و آموزشی ما را در دانشگاهها حل کند و خطر آنها به مراتب بیش از فایده آنهاست. به همین دلیل بود که بسیاری از گروههای تخصصی مرکز نشر دانشگاهی، در طول تعطیل دانشگاهها از واگذاری تألیف به استادانی که مدعی تألیف کردن بودند حتی المقدور خودداری کردند و گروه فیزیک نیز پاک از این کار صرف نظر کرد و تعداد دوست جلد کتابی که به استادان واگذار کرده‌اند برای ترجمه بود. باری، همان طور که گفته شد، گاهی به دلیل کمبود کتابهای

وظیفه دارد آن را سبک و سنگین کند و صحت و سقم از را بسنجد. گذشته از این، باید این را هم در نظر داشته باشد که آن مطلب آیا با کتاب او تناسب دارد یا نه؛ و برای اینکه معیاری برای این کار در دست داشته باشد، باید از پیش بداند که چه نوع کتابی می خواهد تألیف کند.

کتابهای تألیفی همه به یک منظور نوشته نمی شود. معمولاً کتابهای تألیفی را از حیث هدف آنها می توان به سه دسته به شرح ذیل تقسیم کرد:

(۱) کتاب درسی است؛

(۲) کتابی است که به قصد عرضه کردن موضوعی برای گروه سنی یا مخاطبان خاصی تألیف شده است؛ و

(۳) کتابی است تحقیقی که در آن مؤلف خواسته است نتیجه تحقیقات خود را بیان کند.

هریک از این سه نوع تألیف حکمی جداگانه دارد. مثلاً در انواع (۱) و (۲) روشنی بیان بسیار مهم است. اما در نوع (۳) این امر در درجه اول اهمیت نیست. در (۱) و (۳) انکاء به منابع دست اول و نیز اطلاع از همه تحقیقات پیشین در آن زمینه لازم است، اما در نوع (۲) چندان لازم نیست. حتی از این بابت تفاوت ظریفتری بین نوع (۱) و (۳) وجود دارد: در نوع (۱) در عین اینکه مؤلف باید از همه منابع لازم و مربوط اطلاع داشته باشد، لازم نیست که همه جا منابع خود را ذکر کند، اما در نوع (۳) ذکر منابع ضروری است.

نکته ای که بخصوص در مورد کتابهای تحقیقی ذکر آن ضرورت دارد این است که در این نوع کتابها باید حتماً مطلب و سخن تازه ای بیان شده باشد. مؤلفی که می خواهد کتابی در تاریخ اسلام بنویسد اگر آنچه را مورخان پیشین گفته اند همه را در نظر بگیرد و در کتاب خود منعکس کند، ولی هیچ حرف تازه ای بر آن نیفزاید، در واقع بود و نبود کتابش یکسان است. وانگهی، حرف تازه مؤلف نیز باید ارزش گفتن داشته باشد، و الا هر حرف تازه ای اعتبار کتاب را بخودی خود بالا نمی برد. بعضی از تألیفات فریبنده هست که استحکام و صحت مطالب آن و کششی که در خواننده ایجاد می کند همه مربوط به مطالب منقول است و اگر این بخش از کتاب را کنار بگذاریم و صرفاً سخنان خود مؤلف را در نظر بگیریم، ملاحظه می کنیم که کتاب بکلی فاقد ارزش است. این حکم در مورد بیشتر رساله های دانشجویی صدق می کند.

دانشجویی برای رفع تکلیف رساله ای نوشت. استاد رساله را خواند و در پایان نوشت: «این رساله حاوی مطالب ارزنده و بدیعی

درسی در یک رشته، مرکز نشر دانشگاهی ناگزیر از قبول بعضی از این قبیل تألیفات شده است. البته ویراستار این گونه کتابها نیز، که ناگزیر از مراجعه به مراجع و منابع مؤلف است، عملاً همان کار ویراستار کتابهای مترجم را می کند، یعنی مقابله هشتاد یا نود درصد از کتاب با منبع یا منابع اصلی و تصحیح اشتباهات و ترجمه قسمتهایی که مؤلف (یا در حقیقت مترجم) به عمد یا به سهو از قلم انداخته است.

و اما تألیف حقیقی و ویرایش آن. کتاب تألیفی کتابی است که اگرچه مؤلف موادی را از منابع و مآخذ متعدد اقتباس کرده، صورت آن و یا مواد اصلی آن غالباً از خود اوست. پس کتاب هم از حیث صورت و هم تا حدودی از حیث ماده یک اثر جدید است. موادی که مؤلف از کتابهای دیگر گرفته است فصول و بخشهای کامل یا ناقص نیست. مضمونهای اقتباس شده در کتاب تألیفی صورتهای و بیانهای جدید پیدا کرده و ممکن است مؤلف مقدمه یا مقدماتی را برای رسیدن به نتیجه یا نتایجی از کتابهای دیگر گرفته یا برای ذکر شواهد به آنها متوسل شده باشد.

در ترجمه، اگر مترجم امین و دقیق شد، می تواند هر عیب و علتی را که کتاب او از سایر جهات پیدا می کند به نویسنده نسبت دهد. اگر احیاناً مطلبی مبهم است، یا رابطه ای غلط است، اگر در جایی اطناب ممل است و در جای دیگر ایجاز مغل، گناهی همه به گردن نویسنده است و حداکثر کاری که مترجم می تواند بکند این است که این نارساییها را در حاشیه یا در مقدمه تذکر دهد. اما در تألیف ریش و قیچی به دست مؤلف است و به همین دلیل مسؤلیت مؤلف هم سنگینتر است. اگر مطلب غلطی، حتی به صورت نقل قول، از کتابی دیگر به کتاب او راه یابد مسؤلیتش با او است نه با مؤلف کتاب اصلی. زیرا او در نقل هر مطلب در کتاب

است. اما آن مطالبی که ارزنده است بدیع نیست، و آن مطالبی که بدیع است ارزنده نیست.» کتابی که مانند این قبیل رساله‌های دانشجویی نوشته شده باشد، باز بود و نبودش یکسان است.

يك نکته قابل توجه دیگر هم هست و آن این است که میان مطلب تازه‌ای که مؤلف می‌خواهد بگوید و حجم نوشته او باید تناسبی وجود داشته باشد. چه بسیار کتابهای تحقیقی که حرف اصلی آنها را می‌توان در مقاله‌ای کوتاه بیان کرد. در این نوع موارد اطناب بی‌جا و توضیح واضحات و مقدمه‌چینیهای بیهوده باعث می‌شود که حرف اصلی و تازه مؤلف هم در لابلای مطالب مربوط و نامربوط دیگر گم شود و خواننده به آسانی نتواند به آن پی برد.

کتابی که با رعایت نکات مذکور تألیف می‌شود به ویرایش خاصی احتیاج دارد و ویراستار آن باید واجد شرایط خاصی باشد. اولاً این کتاب دیگر نمی‌تواند به عنوان کتابی ترجمه شده تلقی گردد و لذا ویراستار برای حصول اطمینان از صحت مطالب مرجع مشخصی ندارد. در مورد کتابهای ترجمه شده، معمولاً ویراستار لازم نیست از لحاظ علمی همسطح مترجم باشد. همین قدر که به کلیات و رئوس مطالب علمی که کتاب درباره آن نوشته شده است آشنایی داشته باشد و زبان اصلی کتاب را بداند، با دقتهایی که ویراستار به اقتضای حرفه خود باید داشته باشد، می‌تواند کتاب را ویرایش کند. تجربه مادر مرکز نشر دانشگاهی نشان داده است که مثلاً يك لیسانسیه شیمی که به يك زبان خارجی تسلط و به فن ویراستاری آشنایی داشته باشد، به خوبی می‌تواند از عهده ویرایش کتابهای شیمی، حتی کتابهای دوره فوق لیسانس، برآید. اما در خصوص کتابهای تألیفی این حکم صادق نیست. ویراستار يك کتاب تألیفی اگر علمش بیش از مؤلف یا همسطح او نباشد دست کم باید از آن علم اطلاع کافی داشته باشد و بتواند به مطالب کتاب اشراف پیدا کند. در واقع کلید توفیق ویراستار کتاب تألیفی در احاطه و اشرافی است که به مطلب کتاب پیدا می‌کند. اگر ویراستار نتواند به هر دلیل به کتابی که می‌خواهد ویرایش کند اشراف پیدا کند، ویرایش او ناقص خواهد بود و چه بسا که اصلاحات او حتی غلط از آب در آید.

علاوه بر احاطه و اشرافی که ویراستار باید به موضوع کتاب تألیفی داشته باشد، باید مطالب کتاب را با اطلاعات خواننده‌ای که مخاطب کتاب است و همچنین با نیازهای او بسنجد. مثلاً اگر کتاب تألیفی کتابی است درسی، ویراستار باید در نظر بگیرد که این کتاب برای کدام دانشجویی نوشته شده است و اطلاعات قبلی دانشجو در چه حد است و او در این کتاب به دنبال چه می‌گردد و

آیا این کتاب نیاز او را برآورده می‌کند یا نه؟ ویراستار کتاب تألیفی، برخلاف ویراستار کتاب مترجم، درباره کل کتاب نظر می‌دهد. ممکن است ویراستار کتاب را از جهات مختلف ناقص بیابد و از مؤلف بخواهد که مثلاً فصلی یا فصولی به کتاب اضافه کند و یا فصولی را مبسوط تر بنویسد. گاهی ممکن است از او بخواهد که حتی جای فصولی را تغییر دهد. و گاهی ممکن است تشخیص دهد که مطالبی از کتاب سطحی است و باید حذف شود. و نیز ممکن است گاهی به دلیل دشواریهایی که بعضی از مطالب برای خواننده ایجاد می‌کند از مؤلف بخواهد که آنها را حذف کند. تقاضای شاقی که ممکن است از يك مؤلف بکنند این است که پس از اتمام تألیف چیزی به کتاب خود بیفزاید و ناگوارتر از آن این که از او بخواهند مطلبی را حذف کند. اگر مؤلف به کار خود وارد باشد و از تألیف خسته نشده باشد، از افزودن به کتاب خود چندان نگران نمی‌شود. ولی حذف کردن قسمتی از کتاب خود را نمی‌تواند تحمل کند. این که مؤلف نخواهد قسمتی از کتابش را حذف کند قابل درک است، ولیکن مؤلف نمی‌تواند وضع خواننده و حواجی او و محدودیتهای ناشر را نادیده بگیرد. وانگهی، توصیه ویراستار چه بسا کتاب ناموفقی را به صورت يك کتاب موفق در آورد.

مؤلفی می‌گفت: «کتابی داشتم که به زبان انگلیسی تألیف کرده بودم. آن را برای یکی از ناشران معروف خارجی فرستادم. ناشر دست نوشت را به ویراستار خود سپرد و او هم کتاب را خواند و گفت که نیمی از آن باید حذف شود. قبول این حرف برایم سخت دشوار بود. نیمی از کتاب حاصل دو سال تحقیق و تألیف بود و حذف آن از کتاب مانند این بود که بخواهند تکه‌ای از تم را جدا کنند. از آنجا که آن ناشر معروفیت داشت و من می‌خواستم کتابم

را او چاپ و منتشر کند، بالاخره به پیشنهاد ویراستار تن در دادم. چند ماه به کمک هم قسمتهایی را که زاید می نمود حذف کردیم و کتاب به زیر چاپ رفت. اکنون سالها از تاریخ نشر کتاب می گذرد و هر بار که به کتاب نگاه می کنم حق را به ویراستار می دهم و از صمیم دل از او سپاسگزارم.»

زیاده نویسی و پرگویی یکی از معایب بسیاری از مؤلفان است. این عده گمان می کنند که هرچه در چنته دارند باید بدون سبک و سنگین کردن در اختیار خواننده نهند، و این خلاف یکی از اولین اصول نویسندگی یعنی «کم گویی و گزیده گویی» است. این که مؤلف بداند مطالب را چگونه بیان کند بی آنکه پرگویی و تکرار کرده باشد خود هنری است. و معمولاً یکی از مشکلات هر مؤلف نحوه ورود او به مطلب است. شروع مطلب البته دشوار است، ولی اشتباهی که بعضی از مؤلفان مرتکب می شوند این است که گمان می کنند حتماً باید مطلبی خارج از موضوع اصلی خود به عنوان مقدمه بیاورند. مثلاً اگر مؤلفی می خواهد تاریخ مغول را بنویسد، فکر می کند باید تاریخ قبل از مغول را مقدماتاً شرح دهد. شاید هم این مقدمه لازم باشد، ولی سؤال اینجاست که از کجا باید آغاز کرد؟ از خوارزمشاهیان، از آغاز خلافت عباسی، از صدر اسلام، یا از زمان آدم ابوالبشر؟ می گویند یکی از مترجمان و ویراستاران با سابقه هر مقاله ای که به دستش می رسد یکی دو صفحه اول آن را که به منزله مقدمه بود چشم بسته حذف می کرد. شاید در مورد بعضی از مقالات این کار را نتوان کرد، ولی می توان حدس زد که در اکثر موارد عمل این ویراستار صحیح بوده است و حذف این مقدمه های بی ربط هیچ لطمه ای به اصل مطلب نمی زده است. قاعده ای که هر مؤلف و ویراستار در این مورد باید نصب العین خود سازد این است که در مورد هر قسمت از کتاب خود، و هر صفحه و هر سطر و بلکه هر کلمه ای که نوشته است، از خود یا از مؤلف بپرسد که اگر این قسمت یا صفحه یا سطر یا کلمه حذف شود چه می شود؟ آیا لطمه ای به اصل موضوع می زند یا نه؟ اگر نمی زند، اگر بدون آن کلمه یا کلمات خواننده باز قادر خواهد بود که مطلب را درک کند، مؤلف و ویراستار باید آن را «حذف» کنند. نکته دیگری که ویراستار کتاب تألیفی باید به آن توجه کند این است که اجمال یا تفصیلی که مؤلف رعایت کرده است بجا بوده است یا نه. مؤلف باید همواره توجه داشته باشد که موضوع اصلی او چیست، آنگاه همه توضیحات را برمدار آن دایر کند. اخیراً رساله ای خواندم در فلسفه که توسط یکی از استادان بنام این رشته تألیف شده است. سه چهارم رساله درباره مقدمات و به طور کلی

مطالبی است که به قصد وزود به مطلب نوشته شده است. وقتی به مطلب اصلی وارد می شود بشتاب از آن می گذرد و مطلب را به اجمال برگزار می کند؛ درحالی که این کار باید به عکس صورت می گرفت. مؤلف می بایست مقدمات را کوتاه و اصل مطلب را به تفصیل بیان می کرد. ویراستاری که به مطالب کتاب اشراف پیدا کرده باشد می تواند این نکته را دریابد و به مؤلف گوشزد کند. یکی دیگر از نکاتی که ویراستار باید در نظر بگیرد نظم و ترتیب مطالب است. این که چه مطلبی باید اول گفته شود و چه چیزی بعد از آن، فنی است که هر مؤلف خوب باید آن را بداند، و اگر مؤلف در این فن ضعیف باشد، ویراستار باید موارد ضعف او را برطرف کند. یکی از ویراستاران با سابقه در مورد نوشته های یکی از استادان و نویسندگان معروف معاصر می گفت نوشته های او مرا به یاد تعطیل شدن کودکان و هجوم دستجمعی کودکان به خیابان می اندازد. مؤلف باید مانند ناظمی که بچه ها را ابتدا در مدرسه به صف می کند و صفها را به ترتیب و یکی پس از دیگری از در مدرسه بیرون می کند مطالب را مرتب و منظم بیان کند و ویراستار باید هر جا که می بیند این نظم و ترتیب به هم خورده است، و مثلاً مطلبی از صف خارج شده یا به صف دیگری رفته، یا صفها تداخل پیدا کرده است، به مؤلف تذکر دهد و آن را اصلاح و از نو منظم و مرتب کنند.

اینها کلیاتی است که از يك ویراستار انتظار می رود و بی گمان نکات دیگری هم هست که ویرایش يك کتاب تألیفی اقتضا می کند. البته ویراستارانی که واجد همه شرایط لازم باشند و بتوانند نکاتی را که به آنها اشاره شد به دقت مراعات کنند و در عین حال حد خود را تشخیص دهند و احیاناً دست به تصرفهای بی جا و اعمال سلیقه های شخصی نزنند در بسیاری از رشته های علمی تعدادشان بسیار اندک است. ویراستار خوب بودن مستلزم آن است که شخص نه تنها در رشته خود علم داشته باشد و برای این کار استعداد داشته و به آن علاقه مند باشد، بلکه تجربه کافی هم باید کسب کرده باشد. از آنجا که سنت ویرایش در کشور ما هنوز جوان است، ما نتوانسته ایم برای همه کتابهای خود، اعم از تألیفی و مترجم، به حد کافی ویراستاران لایق و مجرب داشته باشیم، ولی باز خوشبختانه هستند کسانی که در این فن به درجاتی از کمال رسیده باشند. مرکز نشر دانشگاهی نیز سعی کرده است در تعلیم و تربیت کسانی که مستعد این کاراند قدمهایی بردارد. هم اکنون کتابهایی که در این مرکز تولید می شود تا جایی که ممکن است کم و بیش ویرایش می شود. البته نمی توان ادعا کرد که ویرایشی که در

نکاتی چند در آیین درست نویسی

مورد همه کتابها صورت می‌گیرد در حد مطلوب است، لکن به هر حال آنچه صورت می‌گیرد ضرورت دارد. حداقل ویرایشی که در مورد کتابها صورت می‌گیرد یکدست کردن اصطلاحات و رسم الخط و به کار بردن شیوه واحد برای ارجاعات و علائم نسخه‌پردازی است و همین حداقل باعث می‌شود که کیفیت کتاب به مراتب بالاتر رود.

کسانی که نخستین بار با ویراستار و کار او برخورد می‌کنند معمولاً قدر زحمات این یار دلسوز و بی‌ادعا را نمی‌شناسند. بسیاری از مؤلفان، و همچنین مترجمان، ابتدا به ویراستار به چشم شخصی مزاحم می‌نگرند و لذا قبول پیشنهادهای اصلاحی او برایشان دشوار است. از این رو سعی می‌کنند که به خیال خود از کنار این سدی که ناشر بر سر راه ایشان ایجاد کرده است هر طور شده عبور کنند و خود را از شر او خلاص کنند. این طرز تلقی نتیجه عدم شناخت مؤلف از کار ویراستار و وظیفه‌ایست که به عهده ویراستار است.

در این مقاله سعی کردیم تا حدودی به این وظایف اشاره کنیم. البته، همان‌طور که اشاره شد، هر کتاب مستلزم ویرایش خاصی است ولی آنچه درباره وظایف ویراستار به طور خلاصه می‌توان گفت این است که: ویراستار مؤلف نیست، معلم مؤلف هم نیست. نه در تألیف سهیم است و نه چیزی را می‌خواهد به مؤلف بیاموزد تا در کتابش درج کند. او خواننده‌ای تیزبین و متوقع و نکته‌سنج است. زبان‌گویای همه خوانندگان یا اکثر خوانندگان است، که معایب کتاب را می‌بیند و راه حل آنها را تا جایی که بتواند پیشنهاد می‌کند. بعضی از نویسندگان از روی فروتنی در مقدمه کتاب خود اظهار امیدواری می‌کنند که خوانندگان خطاهای ایشان را گوشزد کنند تا در چاپهای بعدی موفق شوند آنها را رفع کنند. ویراستار خود چنین خواننده‌ای است، منتهی خواننده‌ای مسؤول او دوستی است که عیب مؤلف را در روی او می‌گوید، پیش از این که کار از کار بگذرد و طشت رسوایی مؤلف از بام فرو افتد.

همه ما هنگام نوشتن بیش و کم مرتکب پاره‌ای خطاهای دستوری می‌شویم که غالباً خود بر آن وقوف نداریم. این خطاها عمدتاً از يك سوناشی از آموزشهای غلط و عدم توجه کافی دستگاههای آموزشی به امر خطیر آموزش زبان فارسی در مدارس و دانشگاهها و به طور کلی كوچك شمردن و قابل اعتماد ندانستن آن در محیط فرهنگی ماست، و از سوی دیگر معلول فقدان یا نقصان مراجع قابل اطمینان راهگشا در زمینه دستور زبان فارسی و آیین درست نویسی است. نویسندگان و به طور کلی کسانی که به نحوی با نوشتن سر و کار دارند هنوز فرهنگ جامع و منابع قابل اعتمادی که بتوانند به هنگام ضرورت بدانها مراجعه کنند و مطلوب خود را به آسانی و بدون اتلاف وقت بیابند و خطاهای خود را تصحیح کنند در دسترس ندارند. این خلأ فرهنگی بویژه تشستی در آراء صاحب نظران بر سر پاره‌ای مسائل زبانی پدید آورده است و میدان را برای کم‌مایگان، که غالب اغلاط فاحش دستوری از قلم آنان به مطبوعات و رسانه‌ها راه می‌یابد، باز گذاشته و به رواج الگوهای نادرست زبانی و گاه بکلی مخالف روح زبان فارسی در سطح جامعه انجامیده است.

هرچند دامنه این مسائل چندان محدود نیست که طرح و حل آنها در صفحات اندک نشریه‌ای میسر باشد، با این همه گاه می‌توان نمونه‌هایی از مهمترین آنها را در چنین نشریه‌هایی عنوان کرد و در حل آنها یا اظهار نظر درباره آنها از خوانندگان صاحب نظر استمداد جست. آنچه در پی می‌آید توصیه‌هایی است در آیین درست نویسی که برای دست‌اندرکاران تألیف و ترجمه و ویرایش در مرکز نشر دانشگاهی فراهم آمده است. این توصیه‌ها بر اساس مطالب نسبتاً مفصلی تنظیم شده است که دو تن از همکاران این مرکز تهیه کرده‌اند و در حقیقت منتخبی از مهمترین آنهاست که گمان می‌رود